

نامه ای به امام

نمای داخلی : مدرسه

علی پسری است که کلاس سوم است و هنوز خواندن نوشتن بلد نیست

علی دلش می خواهد برای امام خمینی نامه بنویسد اما بلد نیست

چطوری نامه بنویسد

داخل کلاس : بچه ها مشق هایتان بنویسید می خواهم دفتر هایتان را

صحیح کنم

علی بعد از کلاس

اقا معلم چطوری می شود برای امام نامه نوشت

اقا معلم برای چی : تودرس ات بخون هر وقت بزرگ شدی برای امام نامه بنویس

علی ولی من دوست دارم برای امام الان نامه بنویسم

فردا صبح : علی در مدرسه بعد از زنگ کلاس مدرسه پیش مدیر مدرسه می رود

آقا مدیر : چه خبره اینجا چکار داری علی

آقای مدیر : من می خواستم برای امام یک نامه بنویسم اما بلد نیستم

اقا مدیر برای کی :

علی : برای امام خمینی

آقای مدیر : امام خمینی که عزیزم وقت نداره نامه ی تو را بخواند

در ثانی تو کلاس سوم هستی خودت می توانی برای امام نامه بنویسم

علی : یکم بلدم ولی نمی دانم چطوری بنویسم

علی تصمیم می گیرد به امام نامه بنویسد

سلام امام خمینی ما شمارا خیلی دوست داریم من مادرم وخواهرم هرروز برای شما دعا می کنیم که درسلامتی کامل باشید ما هرروزبه مسجد می رویم وبرای رزمندگان اسلام وسایل تهیه می کنیم تا به جعبه بفرستیم امام خمینی عزیز اگرمن هم بزرگ بودم به جعبه برای وطن عزیزمم می رفتم

ولی به شما قول می دهم که درس بخوانم ومایه افتخارشما بشوم

ما دبستانی ها می دانیم که چشم امید شما به ماست

علی نامه را می نویسد وداخل پاکت می گذارد

تا به اداره پست ببرد

نمای خارجی داخل خیابان

علی درراه سوار تاکسی میشه وبه اداره پست می رود

مرد تاکسی پیاده شو اینجا اداره پسته است

سلام اقا من می خواستم این نامه را برایم بفرستید جماران برای امام خمینی

اقای پست چی :تمبره ریال میشه پولش داری بدی

علی نه پس نمی توانی بفرستی برویک روزدیگر بیا

علی نه خانه مون خیلی دوره نمی توانم برگردم

آقا پستی :خوب بزاراین جا قاطی نامه های دیگه می فرستم

علی خوشحال ازاین رفتاربه خانه می رود

روزها می گذرد واقای پستچی یادش می رود نامه علی را بفرستد

علی نوجوان می شود وبه جعبه می رود وعکس امام را همیشه بین خود دارد

تا روزی که تصمیم می گیرد دوباره برای امام نامه بنویسد

سلام بر رهبر عزیز انقلاب اسلامی امیدوارم همیشه در سلامت کامل باشید و دعای خیر شما
پشتوانه ما باشد من در کودکی هم شما را دوست داشتم و برای تان نامه نوشتم علی
سردابی

نمای خارجی داخل اداره پست

بر حسب اتفاق آن روز که پستی ان نامه را به جماران می برد ناگهان اسم علی را دید نامه
را خواند و تازه یادش آمد سالها پیش این نوجوان به اداره پست آمد و از او خواست نامه را
برای امام پست کند ولی مامور پست یادش رفته بود نامه را پست کند و حالا از این ماجرا
چندسال می گذرد پستی تصمیم گرفت تا علی را پیدا کند و بگوید ان نامه هرگز بدست امام
نرسید و از او معذرت خواهی کند برای همین

وقتی نامه جدید علی را برای امام فرستاد به سراغ علی رفت تا جریان را برای

او بگوید ... ولی بعد از چند روز فهمید که علی شهید شده است

ان روز پستی ناراحت بود که چرا نامه علی را زودتر به امام نرسانده

و علی را سال های سال منتظر نگه داشته بود

نویسنده: لیلا اسماعیلی

درس: اصفهان خ فیض خ شهید کیانی پ ۲۱۵

تلفن: ۰۹۱۳۵۴۸۶۸۵۴